

بازکاوی اجتماع امر و نهی^۱

علیرضا هوشیار^۲

حسن قنبری شیخ شبانی^۳

چکیده

از جمله مسائل بسیار پیچیده و قدیمی در علم اصول، بحث جواز اجتماع امر و نهی است که علاوه بر فوائد علمی فراوان در علم اصول، دارای ثمرات فقهی و عملی مانند صحت یا بطلان خواندن نماز در مکان غصبی نیز می‌باشد. پس از بررسی مفردات و تنقیح محل بحث، با سه قول در این خصوص مواجه می‌شویم که جواز، امتناع و جواز عقلی و امتناع عرفی را می‌توان نام برد. نویسندگان در ادامه به نقل اهم دلایل مثبتین و نافیین پرداخته است و سپس وارد بحث اضطرار با سوء اختیار شده که یکی از مباحث مهم در این زمینه است. اقوال و مبانی در زمینه کسی که با سوء اختیار، خود را مضطر نموده است تا شش مورد نیز گفته شده است که از آن جمله می‌توان به سقوط نهی به طور مطلق و باقی ماندن وجوب و ثبوت نهی فعلی و عدم وجوب اشاره نمود. نگارندگان پس از نقل و بسط اقوال در این خصوص، اشکالات هر یک از اقوال را با استفاده از آیات و روایات بررسی کرده و

بازکاوی اجتماع
امر و نهی
۳۹

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۳/۰۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۲/۰۹.

۲. دانش‌آموخته سطح چهار حوزه علمیه قم و مدرس گروه معارف دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم. ایران. (نویسنده مسئول). رایانامه: alireza112.hooshyar@yahoo.com

۳. دانش‌آموخته سطح سه حوزه علمیه قم، رایانامه hassan.67@chmail.ir

ثابت نموده که عنوان اضطرار از سوی شارع مقدس از باب حکومت تضييق گردیده است؛ از همین رو، هر اضطراری رافع حرمت نیست و در نهایت، با استفاده از ابواب دیگر فقهی، توانسته است قول به جواز اجتماع امر و نهی را ثابت نماید.

کلید واژه‌ها: اجتماع، امر، نهی، جواز، امتناع، سوء اختیار، مضطر.

مقدمه

مسئله اجتماع امر و نهی از مسائل قدیمی در علم اصول است. پیشینه این بحث به فضل بن شاذان، از اصحاب امام هادی علیه السلام بر می‌گردد که قائل به جواز آن بود و از آن زمان تاکنون سبب منازعات و مناقشات بسیاری در بین اصولی‌ها گشته است. برخی از علما قول به جواز را پذیرفته و برخی دیگر قائل به امتناع شده‌اند و کسانی نیز هستند که قول به تفصیل را اختیار کرده‌اند؛ بدین گونه که اجتماع از حیث عقلی جایز است، لکن عرف، از قبول آن امتناع می‌کند. بحث تضاد بین احکام خمسسه تکلیفیه، مراتب انشاء حکم، تعلق احکام به طبایع یا عناوین و سرایت حکم یا عدم آن به متعلق و... از مسائل مهمی است که به‌عنوان مقدمه از آن‌ها بحث می‌شود و بعضاً در انتخاب قول جواز یا امتناع تأثیرگذار هستند. بحث راجع به همه مقدمات لازم در منقح شدن بحث، در این مقال نمی‌گنجد، لکن به اختصار به بررسی مفردات و معانی آن‌ها و سپس تحریر محل نزاع پرداخته و مهم‌ترین دلایل مثبتین و نافیین را مرور می‌کنیم.

جستارهای
فقهی و اصولی
سال پنجم، شماره پیاپی ۱۴
بهار ۱۳۹۸
۴۰

مفاهیم

مشهور اصولیان در طرح عنوان بحث چنین نگاه‌شده‌اند: «هل يجوز اجتماع الأمر والنهي في شيء واحد أم لا؟» بنابراین در ابتدا باید مراد از واژه‌های «جواز»، «اجتماع» و «واحد» مشخص شود تا محل مناقشه و اختلاف اصولیان در موضوع مورد بحث، روشن گردد.

۱. جواز

جواز در فقه و فلسفه دارای معانی متفاوتی است؛ مانند جواز که در مقابل وجوب

و حرمت شرعی است و یا به معنای احتمال. علامه مظفر مقصود از جواز را جواز عقلی فرض کرده و چنین می نویسد: «المقصود منه الجواز العقلي، أي الإمكان المقابل للإمتناع وهو واضح، و یصح أن یراد منه الجواز العقلي المقابل للقبیح العقلي؛ مقصود از جواز، جواز عقلی است؛ یعنی امکان که در مقابل امتناع قرار دارد و واضح است و صحیح است که از آن جواز عقلی که در مقابل قبیح عقلی است، اراده شود» (مظفر، ۱۳۷۵، ۱/۳۱۵)؛ بنابراین، جواز در این بحث، به معنای امکان عقلی در مقابل امتناع عقلی است.

۲. اجتماع

مرحوم مظفر در تبیین این واژه چنین می نویسد: «و المقصود منه هو الإلتقاء الإتفاقی بین المأمور به و المنهی عنه فی شیء واحد و لا یفرض ذلك إلا حیث یفرض تعلّق الأمر بعنوان و تعلّق النهی بعنوان آخر لا ربط له بالعنوان الأول و لكن قد یتفق نادراً أن یتلقى العنوانان فی شیء واحد و یجتمعاً فیهِ و حیث یجتمع أى یتلقى الأمر و النهی؛ مقصود از اجتماع، برخورد اتفاقی بین مأمور به و منهی عنه در شیء واحد است. البته فرض این تلاقی تنها در صورتی است که امر به عنوانی غیر از عنوان نهی تعلق گرفته باشد به طوری که بین دو عنوان هیچ گونه ربطی نباشد. البته گاهی به طور نادر دو عنوان در شیء واحدی با هم تلاقی و اجتماع می کنند در چنین وقتی می گویند: امر و نهی با هم اجتماع کرده اند» (مظفر، ۱۳۷۵، ۱/۳۱۵).

در تبیین این سخن علامه مظفر باید گفت که اجتماع دارای سه قسم است:

۱. **اجتماع آمری:** این قسم مربوط به جایی است که آمر و ناهی و منهی عنه و مأمور به از همه جهات یکسان باشند؛ مانند اینکه شارع امر به خواندن نماز در زمانی مشخص کند و در همان زمان نیز از خواندن نماز نهی کند (سبحانی، ۱۳۸۷، ۱/۶۶؛ صدر، ۱۴۱۷، ۳/۲۵).

۲. **اجتماع موردی:** این اجتماع جایی است که در عالم خارج حقیقتاً دو فعل است و بین آنها تباین وجود دارد، لکن تقارن و مجاورت در یک زمان داشته باشند. مثل نگاه به نامحرم در نماز که عنوان نماز بر نظر به نامحرم صادق نیست و همچنین

عنوان نظر بر نماز صدق نمی‌کند؛ بنابراین، بر یک فعل تطابق ندارند (مظفر، ۱۳۷۵، ۳۱۴/۱؛ سبحانی، ۱۳۸۷، ۶۷/۱).

۳. اجتماع مأموری: در این قسم امر و نهی به دو عنوان تعلق گرفته که یکی متعلق امر و دیگری متعلق نهی واقع گردیده است. این دو عنوان در خارج متحد هستند؛ اگرچه به تسامح عرفی (خویی، ۱۴۱۹، ۱۰۱/۲) بین دو عنوان عموم و خصوص من وجه برقرار باشد و مکلف به سوء اختیار این دو را جمع کرده است، مانند: خواندن نماز در زمین غضبی.

محلّ نزاع و اختلاف در این است که بین عنوان نماز که مأموریه بوده با عنوان غضب که منهیّ عنه می‌باشد، هیچ ارتباطی وجود ندارد، ولی به حسب اتفاق و از باب تصادف گاه می‌شود که مکلف بین آن دو را جمع می‌نماید؛ یعنی در مکان غضبی نماز می‌خواند و بدین ترتیب، دو عنوان مزبور با هم التقا و اجتماع می‌کنند؛ لذا این فعل واحد هم عنوان نماز بر آن منطبق است و هم عنوان غضب. حال، اگر مکلف در ملک غضبی نماز به جای آورد، هم مطیع امر مولاست و هم فعل منهیّ عنه را انجام داده و عاصی و مخالف به حساب می‌آید.

جستارهای
فقهی و اصولی
سال پنجم، شماره پیاپی ۱۴
بهار ۱۳۹۸

۴۲

۳. واحد

مقصود فعل واحدی است که دارای یک وجود باشد و به اعتبار آن محل اجتماع دو عنوان مأموریه و منهیّ عنه قرار گرفته باشد. در مقابل، شی‌ای که به حسب وجود متعدّد به حساب می‌آید.

واحد بر سه قسم است: شخصی، نوعی و جنسی.

واحد شخصی: در مثال «زیدٌ واحدٌ»، زید عبارت از وجود انسان به ضمیمه خصوصیات فردی است که این خصوصیات مانع از این می‌شود که صاحب آن خصوصیات تکثر پیدا کند. کلمه فرد - که در منطق به کار برده می‌شود - در مقابل تکثر است.

واحد نوعی: «الإنسان واحدٌ» مثال برای واحد نوعی است. در اینجا واحد به این معنا نیست که قابل صدق بر کثیرین نباشد؛ بلکه مراد این است که انسان، نوع

واحدی در مقابل سایر انواع حیوان است.

واحد جنسی: مثل اینکه گفته شود: «الحیوان واحد»؛ یعنی حیوان، جنس واحدی است که انواع متعددی تحت پوشش این جنس قرار دارند.

۴. مقدمات تولیدی

مقدمه تولیدی مقدمه‌ای است که به منزله علت تامه یا آخرین جزء علت تامه برای ایجاد ذی‌المقدمه است و با وجود یافتن آن، ذی‌المقدمه نیز به طور قهری موجود می‌شود، مانند اینکه با انداختن هیزم در آتش، سوختن نیز به طور قهری پدید می‌آید، یا با شلیک گلوله به مغز شخصی، قتل به طور قهری حاصل می‌شود. مقدمه تولیدی در اعتباریات مانند: صیغه طلاق که مقدمه جدایی بین زوج و زوجه است، یا صیغه نکاح که مقدمه محرمیت و رابطه زوجیت زن و مرد است (ر.ک: مرکز اطلاعات، ۱۳۸۹، ۷۷۷/۱؛ نائینی، ۱۳۷۶، ۶۷/۱).

۵. قید مندوحه

بازکاوی اجتماع
امر و نهی
۴۳

بعضی از اصولیان، در محلّ نزاع قید «مندوحه» را اضافه کرده‌اند. مراد این گروه از اضافه کردن این قید این است که نزاع در جواز یا عدم جواز اجتماع امر و نهی - به گونه‌ای که بعضی بتوانند قائل به جواز شوند و بعضی قائل به امتناع - در جایی امکان دارد که مکلف در ارتباط با موافقت امر، راه تخلصی داشته باشد؛ یعنی مکلف بتواند مأمور به امر را هم در ضمن فرد حرام اتیان کند و هم در ضمن فرد غیر حرام؛ مثلاً نزاع اجتماع امر و نهی در مورد نماز در زمین غصبی، وقتی جریان پیدا می‌کند که مکلف بتواند نماز را در غیر زمین غصبی هم اتیان کند، ولی با انتخاب نادرست خودش، نماز را در زمین غصبی انجام دهد. اینجا محلّ بحث است که آیا نماز در زمین غصبی می‌تواند دارای دو حکم باشد؟ (لنکرانی، ۱۳۸۱، ۲۷۴/۵).

۶. تزاحم

تزاحم در لغت به معنای گرد آمدن گروهی بر چیزی، تلاطم امواج و راندن برخی

از آن‌ها برخی دیگر را در یک تنگنا آمده است (این منظور، ۱۴۱۴، ۲۶۲/۱۲). بیشتر اصولیان ناسازگاری و تمانع دو حکم را که ناشی از قدرت نداشتن مکلف بر امتثال آن دو باشد «تزام» نامیده‌اند، اما برخی دیگر التزام را به معنای تنافی دو حکم دانسته‌اند که هر دو دارای ملاک جعل باشند؛ چه تنافی در مرحله جعل حکم باشد و چه در مرحله امتثال و انجام آن (جلالی‌مازندرانی، ۱۴۱۵، ۴/۴۰۸).

این اصطلاح با معانی مذکور در علم اصول پیشینه طولانی ندارد؛ هر چند مباحثی که خاستگاه آن به‌شمار می‌رود، از ابتدا مطرح بوده است؛ مانند اجتماع امر و نهی، ترتب، دلالت امر بر نهی از ضد و تعارض ادله. تتبع در منابع اصولی امامیه نشان می‌دهد که نخستین بار شیخ انصاری (۱۲۸۱ق) التزام را به عنوان اصطلاحی اصولی و به معنای تنافی دو حکم دارای ملاک مطرح کرده است. اولین بار یکی از شاگردان وی به نام آخوند ملا محمد کاظم خراسانی (۱۳۲۹ق) در کفایة الاصول به‌طور گسترده و جدی بحث التزام را مطرح کرد و سپس شارحان بعدی آن کتاب مباحث دیگری بر آن افزودند و درباره آن مستقلاً بحث کردند (علم‌الهدی، ۱۳۶۳، ۱/۱۹۱). طبق نظر آخوند خراسانی التزام وقتی است که دو حکم دارای ملاک جعل و انشا باشند. اگر وجود دو ملاک جعل ثابت نشود و صرفاً یکی از دو حکم ملاک داشته باشد، از موارد تعارض به‌شمار می‌رود. بنابراین دیدگاه، التزام گاه در مرحله امتثال و ناشی از قدرت نداشتن مکلف بر اجرای دو حکم و گاه در مرحله جعل و تشریح است. التزام مربوط به مرحله جعل به شارع بر می‌گردد و ارتباطی به مکلف ندارد؛ زیرا شارع ملاک جعل احکام را در نظر می‌گیرد و ملاک اهم را بر ملاک مهم ترجیح می‌دهد (مشکینی، ۱۳۶۴، ۱/۲۴۲).

جستارهای

فقهی و اصولی

سال پنجم، شماره پیاپی ۱۴

بهار ۱۳۹۸

۴۴

۱. تحریر محل بحث

محل نزاع از بین اقسام سه‌گانه واحد، واحد شخصی است؛ زیرا منظور فعلی است واحد، به این اعتبار که دارای وجود واحدی است که مجمع دو عنوان واقع شده است. در مقابل آن، چیزی که از حیث وجودی متعدد است؛ زیرا اگر وجودها متعدد باشند اصلاً اجتماعی رخ نمی‌دهد؛ مانند: سجده برای خدا و سجده برای

بت که گرچه هر دو سجده هستند، قابلیت اجتماع را ندارند؛ بنابراین، واحد جنسی و نوعی از محل نزاع خارج است (امام خمینی، ۱۴۲۳، ۱۸/۲).

از میان اقسام سه گانه اجتماع، از منظر همه اصولیان اجتماع آمری، محال و اجتماع موردی نیز از بحث اجتماع خارج است؛ زیرا اصلاً تضادی بین دو حکم وجود ندارد؛ بنابراین، اصولیان فقط در اجتماع مأموری اختلاف نظر دارند که آیا اجتماع امر و نهی امکان دارد و یا خیر؟ به عبارت دیگر، اختلاف در این است که امکان دارد شارع به یک چیز که در عالم خارج مجمع دو عنوان واقع شده است، هم امر کند و هم از آن نهی نماید؟ دو نظریه کلی پیرامون این موضوع وجود دارد. برخی از اصولیان قائل به جواز و برخی دیگر قائل به امتناع شده اند. نظریه ها و ادله هر دو گروه در ادامه مورد تحریر قرار می گیرد.

۱.۱ امتناع

قائلان معتقدند بین احکام تکلیفی پنج گانه تضاد برقرار است (آخوند خراسانی، ۱۴۲۷، ۳۲/۲) و به همین دلیل، اجتماع امر و نهی محال است؛ با این بیان که یک چیز هر چند از یک جهت مأمور به و از جهتی دیگر منهی عنه باشد، لکن تعدد جهات کافی نیست، زیرا شارع یا باید انجام این فعل را از مکلف طلب کند یا ترک آن را و طلب هر دو محال است؛ به تعبیری دیگر این فعل یا دارای مصلحت است که امر به آن تعلق گرفته یا دارای مفسده است که مورد نهی واقع شده است و به دیگر بیان، یا این فعل مقرب است یا مبعّد و یک فعل نمی شود هم دارای مفسده باشد و هم مصلحت یا نمی تواند هم مقرب باشد و هم مبعّد.

۱.۲ اجتماع

طرفداران اجتماع امر و نهی چنین دلیل آورده اند که اولاً در شریعت، نظایر اجتماع امر و نهی وجود دارد و وجود این ها دالّ بر امکان اجتماع است؛ چرا که وقوع هر چیزی بهترین دلیل است بر امکان آن (میرزای قمی، ۱۳۷۸، ۱۴۲/۱). مضافاً

۱. لازم به ذکر است که امثال مرحوم نائینی معتقدند بحث از جواز اجتماع امر و نهی کبروی نیست؛ یعنی همه علما تضاد بین احکام را قبول دارند و فقط بر سر اینکه حکم از عنوان به معنوی سرایت می کند یا خیر، نزاع دارند، لکن باید گفت: برخی علما مانند مرحوم اصفهانی تضاد بین احکام را قبول ندارند یا اگر قبول دارند معتقدند در صورت تعدد جهت، دیگر تضادی وجود ندارد؛ پس در واقع نزاع کبروی است.

اینکه بعضی از جوازی‌ها تضاد بین احکام را قبول ندارند؛ مانند مرحوم اصفهانی (۱۳۷۴، ۱/۵۲۵) و امام خمینی (۱۴۱۵، ۲/۱۳۶). ثانیاً اهل عرف کسی که مأموّر به را در ضمن فرد حرام اتیان کند، هم مطیع می‌بینند و هم عاصی؛ مثلاً مولا به عبدش امر کند که لباسی بدوزد و عبد این کار را در مکان مورد نهی مولا انجام دهد (قمی، ۱۳۷۸، ۱/۱۴۸).

از آنجا که نگارندگان معتقدند که در مباحث اصولی هر چه عمیق‌تر شویم و از عرفیات فاصله بگیریم، رسیدن به حقیقت سخت‌تر و گاه ناممکن‌تر می‌شود به طوری که در بعضی موارد اصل مسئله نیز فراموش می‌شود و یا به دلیل غور بیش از حد، اشتباهات عجیبی از برخی بزرگان سر می‌زند، لذا بهتر است نقض و ایرام را درباره اینکه واقعاً بین احکام تضاد برقرار است یا خیر نادیده بگیریم و دنبال یافتن مصداقی برای این عویصه علمی باشیم تا از این طریق مشکل را حل کنیم؛ چه اینکه اگر ثابت شود اجتماع امر و نهی در عالم خارج اتفاق افتاده، کشف می‌کنیم که یا تضادی بین احکام نیست یا اگر هست تعدّد جهت، مورد را از باب تضاد خارج می‌کند و بدین گونه غائله خاتمه می‌یابد، به‌ویژه اگر کلید حل مشکل در آیات و روایات باشد.

جستارهای
فقهی و اصولی
سال پنجم، شماره پیاپی ۱۴
بهار ۱۳۹۸

۴۶

در ادامه، این توضیح ضروری است که در حقیقت، قائلان به جواز یا قائل به تضاد نیستند یا اگر هستند، تعدّد جهت را در امکان اجتماع کافی می‌دانند و قائلان به امتناع یا تضاد را قبول می‌کنند یا در مقام امتثال، امکان اجتماع را نفی می‌نمایند. پس برای متقاعد کردن قائلان به امتناع، آوردن مصداق و مثال، از مباحث صرفاً علمی و عقلی آسان‌تر خواهد بود.

متأسفانه برخی از قائلان به امتناع همچون آخوند خراسانی آن‌چنان به صحت نظریه خود اطمینان دارند که در پاسخ به قائلان به جواز که می‌گویند: «بهترین دلیل بر امکان چیزی وقوع آن است و کراهت داشتن خواندن نماز در حمام یا کراهت صوم روز عاشورا از مصادیق جواز اجتماع است چه اینکه وجوب و استحباب با کراهت اجتماع نموده است»؛ می‌نویسد که این مورد یا موارد مشابه نمی‌توانند در مقابل برهان قطعی عقلی ایستادگی کنند؛ پس باید آن‌ها را به نحوی تأویل و توجیه

نمود زیرا بر امتناع دلیل داریم! (آخوند خراسانی، ۱۴۲۷، ۳۹/۲) باید پرسید این چه برهان قطعی عقلی است که بعضی از علما آن را پذیرفته و برخی انکار کرده‌اند؟ آیا پذیرفتن تضاد بین احکام، همانند انکار استحاله، تناقض است یا اینکه به دلیل غور بیش از حد در مطلب و استمرار بر تکرار آن و برداشت‌های نادرست و غیر واقعی، قائلان به امتناع را مجبور می‌کند که هر چه قائلان به جواز آورده‌اند را توجیه کنند؟ در واقع قائلان به امتناع هر مثالی را که از سوی جوازیان آورده شده، یا به باب تعارض برده یا بین امر و نهی تراحم برقرار کرده‌اند. نتیجه هم این می‌شود که اگر به باب تعارض برگشت کند، یکی از امر یا نهی ملاک برای فعلیت یافتن اصلاً ندارد و در صورت مساوی بودن ملاک، هر دو تساقط می‌کنند و اگر برگشت آن به تراحم باشد، معتقدند ملاک در هر دو وجود دارد، لکن در یکی از آن‌ها که اهم باشد، فعلیت دارد و اگر مساوی باشند، مکلف مخیر است؛ برای نمونه، خواندن نماز در ملک غصبی را به تعارض برمی‌گردانند و می‌نویسند: اگر با استفاده از دلیل و روایات، جانب وجوب را ترجیح دادیم، مکلف در حین خواندن نماز، حرامی مرتکب نشده است و اگر نهی را ترجیح دادیم، نماز باطل است (ر. ک مظفر، ۱۳۷۵، ۲۸۷/۱؛ آخوند خراسانی، ۱۴۲۷، ۳۲/۲؛ مشکینی، ۱۴۱۳، ۸۷/۱)

بازکاوی اجتماع
امر و نهی
۴۷

مثال دیگر این است که مرحوم بهبهانی موردی را که خود حرام نفسی باشد و در عین حال مقدمه برای یک واجب نفسی دیگر باشد، از ثمرات بحث مقدمه واجب برشمرده و آن را داخل در باب اجتماع امر و نهی دانسته است (بهبهانی، ۱۴۱۶، ۲۴۱)، لکن مرحوم آخوند خراسانی در اشکال دوم خود بر این مطلب، آن را به سادگی به باب تراحم می‌برد و می‌نویسد: «در صورت انحصار، یا مقدمه وجوب ندارد به سبب عدم وجوب ذی‌المقدمه یا حرام نیست و در غیر انحصار، وجوب به مورد مباح تعلق می‌گیرد، نه به این مقدمه» (آخوند خراسانی، ۱۴۲۷، ۲۲۹/۱).

مشکل دیگر که در پیچیده‌تر شدن بحث دخلی دارد، بحث غصب است. همه مثال‌های این بحث که در فقه ثمره داشته باشد، به نحوی درگیر موضوع غصب می‌شود. در حالی که بر سر اینکه خود غصب چیست و اینکه مصادیق آن کدام است، اختلاف بسیاری وجود دارد و اتفاقاً یکی از دلایلی که سبب شده است

امتناعیان قول به جواز را رد کنند، همین تفاوت در مبانی و تشخیص موضوع است تا حدّی که مرحوم نائینی خواندن نماز در مکان غصبی را ترکیبی اتحادی نمی‌داند. (نائینی، ۱۳۷۶، ۶۷/۱) با در نظر گرفتن این توضیحات، نگارندگان تلاش کرده‌اند تا موردی را در شرع پیدا کنند که نه بتوان آن را به باب تعارض کشاند و نه تراحم و فقط مصداق اجتماع امر و نهی باشد و در بحث موضوع‌شناسی و تعلق امر یا نهی نیز اختلافی در کار نباشد. مورد مشارالیه جایی است که مکلف خود را با سوء اختیار مضطر کرده باشد. در ادامه اقوال مهم دالّ بر امتناع مورد بررسی قرار می‌گیرد و در نهایت با آوردن مثالی جدید با استفاده از آیات و روایات، اشکالات اقوال مشخص و قول مختار که جواز اجتماع باشد، اثبات می‌گردد.

۲. اقوال و مبانی در مورد اضطرار با سوء اختیار

۱. قول مختار یعنی سخن مرحوم قمی مبنی بر اینکه امر و نهی در اینجا هر دو فعلیت دارند و مصداق اجتماع امر و نهی است (قمی، ۱۳۷۸، ۱۵۳/۱).

۲. قول امام خمینی مبنی بر نهی فعلی و عدم وجوب.

ایشان در طرح بحث خود، کلی‌گویی کرده و قائل به عدم وجوب شده‌اند، لکن در ادامه به نهی فعلی متمایل شده و چنین نگاشته‌اند: «ثُمَّ إِنَّهُ لَوْ سَلَّمَ بوجوب ردّ المالِ إلی صاحبه، أو وجوب التخلّص عن التصرف، أو ترك التصرف، و کون التصرف الخارجی مقدّمة للواجب، فإن قلنا بجواز تعلق النهی بالتصرف - كما عرفت - فیقوی قول أبي هاشم وإلا فقول صاحب الفصول» (امام خمینی، ۱۴۱۵، ۱۴۵/۲). این مطلب گویای آن است که اگر وجوب به طریقی ثابت شود، قول به جواز اقواست. حضرت امام خمینی علیه السلام در اثبات قول خود معتقدند احکام متعلق به عناوین کلیه هستند و شارع حالات مکلفان را اصلاً لحاظ نمی‌کند و خطابات، مقید به انسانی که قادر، عالم و ملتفت باشد نیست و در تمامی مواردی که مکلف، سبب سلب قدرت از خود شده است، هم قابلیت خطاب را دارد و هم عقاب؛ مانند اینکه مولا امر کند به نجات غریق و عبد قدرت را از خودش سلب کند که این نزد عقل و عقلاً معذور نیست. اگر سقوط امر را نیز قبول کنیم، عدم عقاب را به هیچ‌وجه قبول

جستارهای

فقهی و اصولی

سال پنجم، شماره پیاپی ۱۴
بهار ۱۳۹۸

۴۸

نمی‌کنیم به دلیل شهادت عقل و وجدان. ایشان برای اثبات قسمت دوم معتقدند در روایات، هیچ دلیلی بر وجوب خروج نداریم (امام خمینی، ۱۴۱۵، ۱۴۳/۲-۱۴۵).

۳. قول شیخ انصاری و مرحوم نائینی که ارتکاب مضطرّالیه را نه حرام می‌دانند و نه مستحق عقاب و صرفاً به وجوب آن معتقدند (انصاری، ۱۳۸۳، ۷۰۹/۱؛ نائینی، ۱۳۷۶، ۴۴۷/۲). ایشان معتقدند: الف: ارتکاب مضطرّالیه، مقدمه منحصره واجب اهمّ است و مقدمه واجب، واجب است. پس ارتکاب مضطرّالیه واجب است و چون مطلقاً دارای حرمت نیست، عقاب هم ندارد. ب: اضطرار رافع تکلیف است و انسان مضطر، عقلاً تکلیف ندارد؛ زیرا چاره‌ای ندارد و متمکن نیست و شخص غیرقادر را نمی‌توان تکلیف نمود؛ هر چند با سوء اختیار باشد. شیخ در مطرح‌الأنظار در اثبات تکلیف به محال بودن محل بحث، آن را به سخیف بودن رأی تعبیر کرده، می‌نویسد: «أما الثاني فلاطباق العقلاء كافة على تخطئة من يكلف عبده بالخروج و عدمه بل هو منسوب إلى سخافة الرأي و وكافة العقل من غير فرق بين أن يكون الوجه في ذلك هو المكلف أو غيره كما يشهد بذلك حسن الذم على التكليف من غير توقف على استعلام الوجه في ذلك من أن المكلف هو السبب في إمتناع الفعل أو غيره و هو ظاهر» (انصاری، ۱۳۸۳، ۷۱۰/۱). پس روشن شد که شیخ انصاری با حرام ندانستن مقدمه به‌طور مطلق یعنی با نفی حرمت فعلی یا نهی سابق، این مورد را از بحث اجتماع امر و نهی خارج کرد.

۴. قول صاحب فصول و طباطبایی یزدی مبنی بر اینکه ارتکاب مضطرّالیه اگرچه حرام فعلی نیست، استحقاق عقاب دارد و مقدمه هم واجب است (اصفهانی، ۱۳۷۴، ۱۳۸/۱؛ طباطبایی یزدی، ۱۳۱۷، ۱۵۵). صاحب فصول و اتباع ایشان معتقدند تکلیف به مالایطاق در هر حالتی محال است. پس مکلف حتی در صورت سوء اختیار هم نمی‌تواند مورد خطاب شارع قرار بگیرد؛ زیرا مقدور او نیست و مضطر است، لکن عقل به دلیل اینکه با سوء اختیار، خود را به حرام مضطر کرده است، او را مستحق عقاب می‌داند و مراد از نهی در اینجا نهی‌ای است که قبل از ارتکاب حرام وجود داشت؛ هر چند بعد از انجام فعل حرام، به دلیل اضطرار ساقط شده است.

۵. قول مرحوم آخوند که معتقد است به دلیل اضطرار، نهی سابق ساقط می‌شود،

لکن استحقاق عقاب دارد و مقدمه واجب در این مورد وجوبی ندارد (آخوند خراسانی، ۱۴۲۷، ۴۹/۲). به باور ایشان، وجوب از ذی المقدمه به سه شرط به مقدمه ترشح می‌کند: ۱- مقدمه منحصره باشد، ۲- واجب باید اهم باشد، ۳- با سوء اختیار نباشد. در محل بحث، شرط سوم مفقود است؛ زیرا ترشح وقتی اتفاق می‌افتد که مقدمه مباح باشد، لکن در صورت سوء اختیار، مقدمه حرام و مبعوض است و وجوب ذی‌المقدمه نمی‌تواند این حرمت و مبعوضیت را تغییر دهد و گرنه حرمت معلّق بر اراده مکلف می‌شود؛ بدین صورت که اگر غیر حرام را اختیار کرد، حرمت باشد و اگر حرام را انتخاب نمود، حرمت از بین برود در حالیکه باطل بودن این کلام از واضحات است (آخوند خراسانی، ۱۴۲۷، ۵۰/۲).

نقطه مشترک سه قول اخیر این است که در مورد مضطر با سوء اختیار، نهی به سبب اضطرار ساقط شده است. پس ابتدا باید ثابت شود علاوه بر اینکه نهی ساقط نشده، فعلیت هم دارد و مستوجب عقاب می‌شود؛ در نتیجه، هر اضطراری رافع حرمت نیست. آیات شریفه‌ای که می‌توان با آن‌ها مدعا را ثابت نمود، مربوط به جعل حرمت برای پاره‌ای از خوردنی‌هاست.

آیه اول: ﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (بقره / ۱۷۳) «خداوند تنها از میان خوردنی‌ها مردار و خون و گوشت خوک و گوشت حیوانی که برای غیر خدا ذبح شده، حرام کرده است و در این‌ها هم اگر کسی ناچار به خوردن شود در صورتی که خودش خود را ناچار نکرده باشد و نیز در صورتی که در خوردن از حدّ اضطرار تجاوز نکند، گناهی بر او نیست که خدا غفور و رحیم است.» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۶۴۳/۱).

آیه دوم: ﴿فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (مائده / ۳): «اما اگر کسی در محلی که قحطی طعام است به مقداری که از گرسنگی نمیرد نه زیادتر که به طرف گناه متمایل شود می‌تواند بخورد، که خدا آمرزنده رحیم است.» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۲۵۶/۵).

در روایات، کلمه باغی به خروج کننده بر امام عادل و کلمه عادی بر راهزن یا

جستارهای

فقهی و اصولی

سال پنجم، شماره پیاپی ۱۴
بهار ۱۳۹۸

۵۰

کسیکه به قصد لذت به شکار می‌رود و نه به قصد شکار برای خانواده‌اش تطبیق شده است و حکم شرعی و فقهی این موارد همان است که خوردن مردار و به‌طور کلی استفاده از حرام برای آن‌ها جایز نیست. حتی شیخ طوسی قائل است که باغی مطلقاً نباید از حرام برای نجات خود استفاده کند حتی اگر به‌سبب گرسنگی یا تشنگی جان خودش را از دست بدهد؛ زیرا باغی به‌دست خویش خود را در معرض هلاکت قرار داده است؛ همان‌طور که اگر در میدان نبرد کشته می‌شد خون او هدر بود. پس نفس این افراد محترمه محسوب نمی‌گردد و وقتی محترم شمرده نشوند، حرمت در جای خود باقی است (طوسی، بی‌تا، ۸۶/۲).

آنچه در تفسیر این آیات مهم می‌باشد، این است که مواردی که در روایات آمده است، از باب تطبیق مفهوم بر مصداق است و نه معنای حقیقی آن‌ها؛ بنابراین، اگر در استفاده از آیات، معنای لغوی آن‌ها را ملاک قرار دهیم مصادیق فراوانی را شامل می‌شود؛ در نتیجه، از آن برای ما نحن فیه می‌توان مدد گرفت؛ بدین‌سان که آنچه صریح آیات است این است که حرمت خوردن موارد مذکور شامل همه مسلمانان است و در همه حالات که از این عام، شخص مضطر استثنا گشته است و از خود شخص مضطر نیز چند مورد استثناء شده است. پس مثل باغی و عادی هنوز داخل در مستثنی منه هستند و حکم حرمت به قوت خود باقی است، گو اینکه اصلاً از اول امر استثنا نشده و داخل در مستثنی منه بوده‌اند. به عبارت دیگر، حکم مضطر عادی ﴿فلا اثم علیہ﴾ می‌باشد و مضطر به سوء اختیار، همانند بقیه مسلمانان در حالت غیر اضطرار، بر او اثم می‌باشد.

در ردّ قول شیخ انصاری بنا نداریم که از قاعده «الإمتناع بالاختیار لا ینافی الإختیار»^۱ استفاده کنیم؛ چرا که بین بزرگان در نحوه و محل استفاده از این قاعده اختلاف وجود دارد. مثلاً امام خمینی این قاعده را با محل بحث اجنبی می‌داند؛ به همین دلیل در مناهج الوصول می‌گوید: «ثم إن ما نحن فیه تحت قاعدة أخرى، و هی

۱. منظور از این قاعده این است که خود مکلف به دست خودش قدرت را از خود سلب کند. در این صورت، منافات ندارد که تکلیف متوجه مکلف شود؛ زیرا مکلف عقلاً قادر است و مختار، و همین برای خطاب قرار دادن مکلف کافی است. مثلاً مقدمات حج را ترک کند. در این صورت انجام حج برای این شخص ممتنع می‌شود.

أَنَّ الإِضْطْرَارَ إِلَى فِعْلِ الْحَرَامِ أَوْ تَرْكِ الْوَاجِبِ إِذَا كَانَ بِسُوءِ الْإِخْتِيَارِ هَلْ هُوَ عَذْرٌ عِنْدَ الْعُقَلَاءِ وَ لَدَى الْعُقَلِ، وَ يَقْبَحُ الْعِقَابُ عَلَيْهِ، أَوْ لَيْسَ بِعَذْرٍ وَ يَصَحُّ؟ الْأَقْوَى هُوَ الثَّانِي، فَمَنْ تَرَكَ الْمَسِيرَ إِلَى الْحَجِّ بِسُوءِ اخْتِيَارِهِ حَتَّى عَجَزَ عَنْهُ، يَصَحُّ عِقَابُهُ.» (خمینی، ۱۴۱۵، ۱۴۷/۲). بنابراین، به همین بسنده می‌کنیم که اگر قول شیخ را بپذیریم، فرصتی مغتنم برای سوء استفاده گران فراهم آورده‌ایم؛ زیرا به سادگی می‌توانند خود را مضطر کنند و مرتکب حرام الهی شده و عقاب نیز نشوند! مرحوم علامه در تفسیر (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) می‌نویسد: «این جمله دلیلی است بر اینکه این تجویز خدا و رخصتی که داده از باب این بوده که خواسته است به مؤمنان تخفیفی دهد، وگرنه مناط نهی و حرمت در صورت اضطرار نیز هست.» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۱/۶۴۵). پس چگونه می‌توان گفت که در مورد مضطر عادی ملاک نهی وجود دارد، ولی در مورد سوء اختیار وجود ندارد؟

در ردّ قول نهی ساقط شده علاوه بر آیات قرآن باید گفت که در روایات نیز به صراحت از واژه‌های «حرام»، «لا تحلّ» و «لا يجوز» استفاده شده است؛ مانند روایات ذیل:

۱. عبدالعظیم حسنی می‌گوید: از امام جواد علیه السلام پرسیدم معنای آیه (فمن اضطر غیر باغ و لاعاد) چیست؟ ایشان فرمود: «العادي السارق، و الباغي الذي يبغى الصيد بطراً أو لهواً لا يعود به على عياله. ليس لهما أن يأكلا الميتة إذا اضطرراً، هي حرامٌ عليهما في حال الإضطرار كما هي حرامٌ عليهما في حال الإختيار، و ليس لهما أن يقصرا في صوم و لا صلاة في سفر.» (صدوق، ۱۴۱۳، ۳/۳۴۴)؛ «عادی دزد است و باغی کسی است که دنبال صید برود از روی خوشگذرانی؛ نه برای اهل خود برود. برای این اشخاص جایز نیست که از مردار بخورند اگر مضطر شدند، خوردن مردار بر آنها حرام است در حالت اضطرار؛ همان‌طور که در حالت اختیار حرام است و جایز نیست بر آنان که در سفر روزه نگیرند و نماز را شکسته بخوانند.»

۲. در روایت مشابه دیگری فرمود: «الباغي الذي يخرج على الإمام، و العادي الذي يقطع الطريق، لا تحلّ له الميتة» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۲۴/۲۱۶)؛ باغی کسی است که بر امام خروج کند و عادی راهزن است که خوردن مردار بر او حلال نیست.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال پنجم، شماره پیاپی ۱۴
بهار ۱۳۹۸

۵۲

۳. شیخ صدوق در معانی الأخبار می نویسد: «و قد روی أن العادي اللص، والباغي الذي يبغي الصيد لا يجوز لهما التقصير في السفر و لأكل الميتة في حال الإضطرار» (شیخ صدوق، ۱۴۰۳، ۲۱۴)؛ عادی دزد است و باغی کسی است که دنبال صید برود [از روی ستم]. بر آنان در سفر، شکستن نماز و خوردن مردار در حال اضطرار جایز نیست.

در مثالی که در ادامه می آوریم، شرب آب نجس بر این شخص حرام است؛ همان طور که بر همه مسلمانان حرام است؛ هر چند مضطر به آن شود؛ زیرا شارع از قبل در قرآن مجید فرموده است که در صورت بغی و عدوان، حرمت باقی است تا از این تصور غلط جلوگیری شود که مطلق اضطرار رافع حکم و عقاب است، درست شبیه آنچه در بحث حکومت به توضیح وجود دارد؛ یعنی صحیح است گفته شود که آیات قرآنی یادشده، حاکم بر حدیث معروف رفع است و موضوع اضطرار را به موارد غیر اختیاری محدود و کوچک می کند، علاوه بر اینکه خود مرحوم آخوند هنگام بررسی اشکالات قول شیخ انصاری می گوید: این شخص غیرقادر محسوب نمی شود؛ زیرا از ابتدا قدرت بر ترک حرام را داشته است. حال سؤال این است چنین کسی که قادر است، چرا نباید بالفعل مورد خطاب قرار گیرد؟ به علاوه ایشان در ردّ کسانی که قائل اند در افعال تولیدی و جوب در حقیقت به مقدمه تعلق گرفته است می نویسد: «ضرورة أن المسبب مقدور المكلف وهو متمكن عنه بواسطة السبب ولا يعتبر في التكليف أزيد من القدرة، كانت بلاواسطة أو معها» (آخوند خراسانی، ۱۴۲۷، ۲۳۳/۱). پس چگونه در اینجا معتقد است تکلیف ساقط شده است؟ پس به اثبات می رسد که در بعضی موارد، شارع مقدس می تواند مکلف را به خاطر سوء اختیار، مورد خطاب قرار دهد و به خاطر ارتکاب حرام، مؤاخذه و عقاب کند. جوادی آملی می نویسد: «باغی و عادی مضطر اگرچه خودکشی برای او جایز نیست و حفظ نفس تا آخرین مرحله قدرت، تکلیف شرعی و شخصی اوست، چنین تکلیفی موجب نمی شود که حرام الهی بر او حلال شده و بدون هیچ پیامد کلامی مانند عقاب قیامت و پیامد فقهی به نام حرمت، مرتکب حرام خدا شود.» (جوادی، ۱۳۸۶، ۸/۶۴۰).

برای منقح شدن بیشتر بحث مناسب است به بحث تزامم اشاره کنیم که علما معتقدند از آنجا که مکلف قدرت بر تکلیف ندارد، اگر مساوی باشند مخیر است و اگر اهم و مهم باشند اهم را باید اختیار کند که دو صورت دارد؛ یا مکلف از جهت فیزیکی قادر نیست هر دو را اتیان کند مانند اینکه دو نفر در حال غرق شدن هستند و او فقط می‌تواند یک نفر را نجات دهد یا شرعاً قادر نیست بدین معنی که مثلاً شارع ورود به زمین غصبی بدون اذن مالکش را بر او حرام کرده است و از آن طرف نجات شخص غریق متوقف بر عبور از این زمین است. در اینجا شارع قدرت را از مکلف سلب کرده و الا او قادر است از زمین عبور کند؛ بنابراین، عقل می‌گوید که شارع باید حرمت را بردارد تا مکلف قدرت پیدا کند بر اتیان اهم، لکن در بحث ما هیچ‌یک از موارد دوگانه بالا نیست؛ یعنی مکلف خود را به حرام گرفتار کرده است؛ بنابراین، به هیچ عنوان حرمت از او برداشته نمی‌شود. پس اضطرار ضرورتاً رافع حرمت نیست.

تا اینجا مشکل از جانب نهی حل گردید. پس لازمه قول شیخ انصاری و همه کسانی که قائل به وجوب مقدمه هستند، جواز اجتماع امر و نهی است. البته صاحب فصول با اینکه مقدمه را واجب می‌داند، در عین حال امتناعی است. دلیل ایشان این است که چون زمان امر و نهی متفاوت است، اجتماع لازم نمی‌آید و البته مرحوم آخوند و دیگران به ایشان اشکالاتی وارد کرده‌اند که این اختلاف زمان دردی را دوا نمی‌کند؛ لذا طبق این قول باید قائل به اجتماع شد که آن هم محال است. پس اگر اشکالات مرحوم آخوند به صاحب فصول درست باشد که هست، قول ایشان نیز مانند قول شیخ انصاری می‌باشد. مرحوم آخوند و تابعان ایشان نیز معتقد بودند مقدمه، وجوب غیری ندارد؛ لذا در این قول نیز اشکالی وجود ندارد. تنها موضوعی که برای اثبات امکان اجتماع امر و نهی نیاز است، تصحیح امری نفسی است که به همان متعلق نهی تعلق گرفته باشد.

برای تصحیح امر نفسی راه حل‌هایی وجود دارد و در ادامه به دو مورد اشاره می‌کنیم:

الف) مقدمات تولیدیه

بعضی از علما مانند مرحوم نائینی (نائینی، ۱۳۷۶، ۶۷/۱) معتقدند در مواردی که

اتیان مقدمه سبب اتیان ذی‌المقدمه می‌شود، امر یا نهی در حقیقت به ذی‌المقدمه تعلق نگرفته است؛ زیرا امتثال ذی‌المقدمه مقدور مکلف نیست و شارع نمی‌تواند به چیزی‌هایی که مقدور مکلف نیست، امر یا نهی کند. پس امر یا نهی در واقع به مقدمه آن‌ها تعلق گرفته است. طبق این مبنا کسی که مضطر به نوشیدن شراب شود و اضطرار هم به سوء اختیار باشد، با نوشیدن شراب از این جهت که شرب آن حرام است، مستحق عقاب است و از این جهت که این نوشیدن مقدمه حفظ نفس است، واجب نفسی است. البته گرچه ایشان ترکیب اتحادی را مانند شرب آب غصبی از بحث اجتماع امر و نهی خارج می‌داند، لکن همین دلیل می‌شود بر اینکه علاوه بر دخول ترکیب اتحادی در محل نزاع، جواز اجتماع نیز ثابت شود.

ب) نذر، امر پدر، شرط ضمن عقد و ...

اگر پدری پسرش را امر کند که روزانه باید یک لیوان مایع برای حفظ سلامتی و پیشگیری از یک نوع بیماری ارثی بنوشد و گرنه پدرش او را عاق می‌کند، حال اگر این شخص با سوء اختیار خود را مضطر کرد و مجبور شد که یک لیوان آب نجس بنوشد، خود این نوشیدن آب، هم حرام است؛ زیرا نوشیدن آب نجس حرام است و هم واجب است؛ زیرا امر پدر به نوشیدن یک لیوان مایع تعلق گرفته که تنها مصداق آن همین یک لیوان آب نجس است. بنابراین به حکم آیه شریفه، حرمت را به هیچ عنوان نمی‌توان نادیده گرفت و هیچ دلیلی هم نداریم که وجوب امر پدر در اینجا ساقط شود. مضافاً اینکه وجوب حفظ نفس که نسبت به شرب آب نجس، اهمّ نیز هست، در اینجا جاری است. پس گریزی از نوشیدن ندارد و عقاب نیز می‌شود.

بازکاوی اجتماع
امر و نهی
۵۵

چند نکته

۱. تمامیت تعدّد جهت در حلّ مشکل تضاد

پذیرش جواز اجتماع امر و نهی، به معنای آن نیست که بپذیریم بین احکام شرعی تضاد وجود ندارد، بلکه ممکن است کسی بعد از ثابت شدن جواز، قائل به تضاد بین احکام باقی بماند؛ زیرا نهایت چیزی که از آیات و روایات استفاده می‌شود، این

است که در صورت سوء اختیار، مولا می‌تواند به یک چیز در صورتی که عناوین آن‌ها متفاوت باشد، هم امر نماید و هم نهی و این تعدد عناوین با اثبات فراگیر نبودن حکم اضطرار در همه موارد، مشکل را حل می‌کند؛ بنابراین، لزوماً قائل به جواز، تضاد بین احکام را انکار نمی‌کند.

۲. عدم لزوم آوردن قید مندوحه

مرحوم آخوند در مقدمه ششم می‌نویسد: قید مندوحه در محل نزاع مدخلیتی ندارد؛ زیرا محل نزاع، در مرحله جعل است و مندوحه مربوط به مرحله امثال. باید گفت، تقسیم فروض به منحصره و غیرمنحصره، با کلام ایشان نمی‌سازد؛ چرا که یا محل نزاع در مرحله جعل است که نیازی به آن نیست و اگر مربوط به مرحله امثال است، ایشان معتقد است این قید معتبر است به سبب شرط بودن قدرت در امثال و اشکال ما اینست که اگر این شخص با سوء اختیار، خود را مضطر کرد و مندوحه هم ندارد، پس قدرت ندارد و اگر قدرت ندارد، چرا باید مستحق عقاب باشد؟ بنابراین، استحقاق عقاب جایی است که شخص قدرت دارد؛ هرچند با واسطه و همین تنجیز و تعذیر کافی است. بنابراین قید مندوحه در هیچ فرضی شرط نیست؛ حتی در صورت عدم مندوحه باز هم مکلف، قادر است و الا خداوند حرمت را برای باغی و عادی جعل نمی‌نمود. امام خمینی در مناهج الاصول از قول قائلی نقل می‌کند که در بحث اجتماع، اگر نزاع کبروی باشد قید مندوحه معتبر است؛ زیرا نزاع، درباره دو حکم فعلی است نه انشائی؛ چرا که در انشائیات تنافی وجود ندارد. پس محل بحث درباره جواز اجتماع یا امتناع، دو حکم فعلی هست و امتناع هم یا به دلیل تکلیف به محال است یا خود تکلیف غیرممکن است و دو حکم فعلی، زمانی می‌توانند اجتماع کنند که مندوحه در کار باشد. اما اگر مندوحه در کار نباشد امتناع می‌شود از باب تکلیف به محال (امام خمینی، ۱۴۱۵، ۲/۱۱۳). در ردّ این قول، صرف وجود این مثال کافی است، چرا که در این مثال هیچ مندوحه‌ای وجود ندارد و در عین حال مولا مکلف را به دو حکم فعلی، مورد خطاب قرار داده است. پس معلوم می‌شود که این مورد از باب تکلیف به محال نمی‌باشد.

۳. ترتب بین احکام

مرحوم مشکینی در تبیین ترتب چنین می نویسد: «مراد از ترتب، اجتماع دو حکم فعلی در یک یا دو موضوع در وقت واحد است؛ به طوری که مکلف قادر به امتثال هر دو آنها نباشد و یکی از دو حکم مطلق و دیگری مشروط به عصیان امر مطلق باشد؛ مثلاً امر مردّد باشد بین ازاله نجاست از مسجد و خواندن نماز عصر در وقت مخصوص آن» (مشکینی، ۱۴۱۳، ۱۰۴/۵). مرحوم آخوند با وارد ساختن اشکال به مسئله ترتب بین احکام، اجتماع امر و نهی را با چالش مواجه ساخته و آن را ممتنع دانسته است. وی معتقد است استحقاق دو عقاب در صورت مخالفت دو امر ممکن نیست؛ زیرا عقاب نمودن مکلف در صورت عدم قدرت قبیح است (آخوند خراسانی، ۱۴۲۷، ۱/۱۳۵). بنا بر نظریه ایشان، اجتماع امر و نهی از قبیل تراحم است؛ لذا اجتماع امر و نهی ممتنع است و دو خطاب «صلّ» و «لا تغصب» نسبت به نماز در مکان مغضوب جمع نمی شود.

طبق این فرمایش، ترتب بین احکام محال است و مولا در مقام جعل حکم، امر به ضدین نمی کند؛ یعنی غرض مولا این نیست که مکلف در آن واحد هم نماز بخواند و هم نجاست را از مسجد زائل نماید؛ لذا اگر مکلف هر دو امر را ترک کرد، مستحق یک عقاب است و به سبب ترک نماز و ازاله نکردن نجاست مستحق دو عقاب نیست.

به نظر می رسد اشکال مرحوم آخوند وارد نباشد؛ زیرا اثبات شد که مولا در صورت سوء اختیار می تواند مکلف را هم خطاب نماید و هم عقاب کند؛ زیرا شارع در مقام جعل حکم، مکلف را قادر می بیند و با توجه به قدرت، او را تکلیف می نماید؛ لذا سوء اختیار مربوط به مقام امتثال و اجرای حکم از سوی مکلف است و ربطی به مقام جعل حکم از ناحیه شارع ندارد.

باید توجه داشت برخی از نکات این بحث، مختص بحث اجتماع امر و نهی نیست و در ابواب دیگر اصول نیز کاربرد دارد.

نتیجه‌گیری

قائلان به امتناع اجتماع امر و نهی در بحث اضطرار با سوء اختیار، سه گروه هستند: گروهی نهی شرعی را به‌طور کلی زیر سؤال برده‌اند. گروهی دیگر تلاش نموده‌اند تا عقاب را ثابت، ولی فعلیت نهی را از کار بیندازند و گروه سوم، با اینکه وجوب مقدمه را در جای خود قبول کرده‌اند با گذاشتن شرط، وجوب آن را انکار نموده‌اند. پس بر قائل به جواز لازم است که از طرفی نه تنها حرمت، بلکه فعلی بودن آن را و از طرفی دیگر، وجوب را برای یک فعل اثبات کند که در این نوشتار با استفاده از نصوص صریح قرآنی و روایی ثابت شد که عنوان اضطرار از سوی شارع مقدس از باب حکومت تضییق گردیده و شامل جایی که مکلف خودش را با سوء اختیار مضطر نماید، نمی‌شود؛ بنابراین، اضطرار به‌صورت مطلق در همه جا رافع حرمت نیست و مضطر با سوء اختیار، حکم مضطر عادی را ندارد و مورد خطاب و عقاب قرار می‌گیرد؛ چرا که شارع مقدس این مکلف را قادر می‌بیند و در صورت قدرت داشتن مکلف، مشکلی از جهت خطاب قرار دادن او وجود ندارد. پس کسی که با سوء اختیار، خود را به نوشیدن شراب مضطر سازد، هم مورد خطاب شارع قرار می‌گیرد و هم مستحق عقاب از جانب شارع می‌باشد. بدین صورت مشکل از جانب نهی حل می‌گردد. از آنجا که مشهور اصولیان قائل به وجوب شرعی مقدمه نیستند، باید وجوب را به نحوی برای متعلق منهی عنه ثابت کنند.

این امر یا از راه مقدمات تولیدیه یا با استفاده از برخی ابواب فقهی همانند: نذر و امر والد و... محقق می‌گردد و تعلق وجوب به منهی عنه در یک زمان اثبات می‌شود، در حالی که هر کدام از وجوب و حرمت دارای دو عنوان جداگانه هستند. پس بدین گونه می‌توان جواز اجتماع امر و نهی را در فعل واحد با دو عنوان متفاوت ثابت کرد.

منابع و مأخذ

• قرآن کریم.

۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین. (۱۴۲۷ق). کفایة الاصول. عباس علی سبزواری. چ سوم. قم. مؤسسه نشر اسلامی.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال پنجم، شماره پیاپی ۱۴

بهار ۱۳۹۸

۵۸

۲. ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۴۰۳ ق). معانی الأخبار. مصحح: غفاری، علی اکبر. چ اول. قم. دفتر انتشارات اسلامی.
۳. ———. (۱۴۱۳ ق). من لا یحضره الفقیه. چ دوم. قم. دفتر انتشارات اسلامی.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ ق). لسان العرب. چ سوم. بیروت. دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر.
۵. اصفهانی، حسین بن محمد راغب. (۱۴۱۲ ق). مفردات الفاظ قرآن. چ اول. لبنان - سوریه. دارالعلم - دار الشامیه.
۶. اصفهانی، محمد حسین. (۱۳۷۴ ق). نهاية الدراية في شرح الكفاية. چ اول. قم. سید الشهداء.
۷. انصاری، مرتضی بن محمد امین. (۱۳۸۳ ش). مطارح الأنظار. تقریرات ابوالقاسم کلانتری. چ دوم. قم. مجمع الفکر الاسلامی.
۸. بهبهانی، محمد باقر بن محمد. (۱۴۱۶ ق). الرسائل الأصولية. چ اول. قم. مؤسسه علامه وحید بهبهانی.
۹. جلالی مازندرانی، محمود. (۱۴۱۵ ق). المحصول في علم الأصول (تقریر البحوث آیه الله جعفر سبحانی). قم.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۶ ش). تسنیم. چ دوم. بی جا. مرکز نشر اسراء.
۱۱. جوهری، اسماعیل بن حماد. (۱۴۱۰ ق). الصحاح. چ اول. بیروت. دار العلم للملایین.
۱۲. حرّ عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ ق). وسائل الشیعه. چ اول. قم. مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۱۳. خویی، سید ابوالقاسم. (۱۴۱۹ ق). دراسات في علم الأصول. تقریرات علی شاهرودی. چ اول. قم. مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.
۱۴. سبحانی تبریزی، جعفر. (۱۳۸۷ ش). الموجز في أصول الفقه. چ چهاردهم. قم. مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۱۵. صدر، سید محمد باقر. (۱۴۱۷ ق). بحوث في علم الاصول. تحقیق سید محمود شاهرودی. چ سوم. قم. مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.
۱۶. طباطبایی، محمد حسین. (۱۳۷۴ ش). المیزان. ترجمه محمد باقر موسوی. چ پنجم. قم. دفتر نشر اسلامی.
۱۷. طوسی، محمد بن حسن. (بی تا). التبیان في تفسير القرآن. مصحح: عاملی، احمد حبیب. چ اول. بیروت.
۱۸. علم الهدی، علی بن حسین. (۱۳۶۳ ش). الذريعة الى اصول الشريعة. چ اول. تهران. چاپ گرجی.

۱۹. فاضل موحدی لنکرانی، محمد (۱۳۸۱ش). اصول فقه شیعه. ج اول. قم. مرکز فقهی ائمه

اطهار علیه السلام

۲۰. فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۳۱۰ق). العین. ج دوم. قم. هجرت.

۲۱. قیومی، احمد بن محمد مقرئ. (بی تا). المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی. ج اول. قم. دار الرضی.

۲۲. قمی، علی بن ابراهیم. (۱۳۶۳ش). تفسیر القمی. محقق: موسوی جزایری، طیب. ج سوم. قم. دار الکتاب.

۲۳. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). الکافی. ج چهارم. تهران. دار الکتب الإسلامیة.

۲۴. مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی (۱۳۸۹ش). فرهنگ نامه اصول فقه. ج اول. قم. پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

۲۵. مشکینی، ابوالحسن. (۱۳۶۴ش). کفایة الأصول باحوالی ابوالحسن مشکینی. تهران. چاپ سنگی.

۲۶. مشکینی، علی. (۱۴۱۳ق). اصطلاحات الاصول. ج پنجم. قم. الهادی

۲۷. مظفر، محمدرضا. (۱۳۷۵ش). اصول الفقه. ج پنجم. قم. اسماعیلیان.

۲۸. موسوی خمینی، سیدروح الله. (۱۴۱۵ق). مناهج الوصول إلى علم الأصول. ج اول. قم. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.

۲۹. ———. (۱۴۲۳ق). تهذیب الاصول. تقریرات جعفر سبحانی. ج اول. تهران. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

۳۰. میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمدحسن. (۱۳۷۸ق). قوانین الأصول. ج دوم. تهران. مکتبة العلمیة الاسلامیة.

۳۱. نائینی، محمدحسین. (۱۳۷۶ش). فوائد الأصول. محمد علی کاظمی خراسانی. ج اول. قم. جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۳۲. نجفی، محمدحسن. (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. ج هفتم. بیروت. دار إحياء التراث العربي.

۳۳. یزدی، سید کاظم (طباطبایی). (۱۳۱۷ش). رسالة في اجتماع الامر و النهی. ج اول. تهران. چاپ سنگی.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال پنجم، شماره پیاپی ۱۴
بهار ۱۳۹۸

۶۰